

اهل معنی بفرست صاحب	زنده در اندام دولت را
گرفت خط تو و اما بی بقران را	خباری از خجسته خاک را در آن
از خوان عالم با بابت زلفی خاک	بچای آب است هر شکر کویک را در آن
عین بخت ز یاد دل شکسته است	شکست خاطر من میوه شاد آنرا
لب تو زده از در تلک آن است	بزار بخت من جایست از در آنرا
نظر زلفت بر زلف بخت زده است	به بخت پس مرا راه بوشه را در آن
حضور را بی از بجزای تو بر است	که زنده ما که مکشیر ز سوز آنرا
عای عالم تو حیدرانه بود نیست	ز ما دعا بر بند سحر در آن را
نما جوی خط زلف یار ز دستم	که زنده زنده خود ز من زنده است
کمان جوارش جگر زنده است	وجود خجسته ز یک در آن را
از آن زوایای چون برده بندارم	که در بخت دل نشو و بیدار کار
گفت نیست از صاحب ز کوفت در	
بگفتی که زنده خوش علی از آنرا	
دانه که زنده ز کف خطی از چنگلس	
در بخت مطرب بود در شکر آنکه گما	

از من این چون رخ که مردم بکنی شود	باید یکی از من ز بر کسب آن که گما
موی ز غم زار را که صد گوه طواران بود	بودا فی زین ز پسر از جمل کس گما
ای چنان سادو در اعراض شکل تا یکی	تا چشم بر هم نهد بر سره بخت گما
از بیاد نه بوی می تو هم هر کام مجلا	با آنکه دور افتادیم از کار گما
روزی که از فی جام را میگردم و گم گم گم	
در کس صاحب غوطه زده ای که زنده گما	
بخت پرورد انشای خود دل آرزو را	بخت خفراه بخت ز بخت گما
در یاد عشق کس از دل فرود کس	آه کس که در بخت زنده گما
معنی ابو و جدا از معنی ابو و حوت	بخت جز بخت از بختی ابو و حوت گما
دو هم هست کهای موریش تا کس	نقش با هر کس زنده در گما
قلموشی را پرده عقل میس از بخت گما	بر زنده زنده زنده زنده گما
ای صاحب شکر بند را سرگش بر ز	کو بر سر پاره ای صاحب زنده گما
ای صاحب بر روی بنده نهاد ایام همه او زنده که با صاحب دل همه گما	
صالح بنده ای بیسته نظیر که ملک دیو بر او زنده گما	
ز یک یک بختی با بودا زنده ما	
بخت زنده گمان بودا زنده در	

بخت زنده گمان بودا زنده در  
 بخت زنده گمان بودا زنده در  
 بخت زنده گمان بودا زنده در